

## اولین زن کابینه

○ ابراهیم ذوالفقاری

۲۴۱

«بهایت» طرحی چند مرحله‌ای به کارگردانی استعمارگران بود. این پروژه با پشتوانه جامعه‌شناسی مذهبی مناسب، در شرایط اجتماعی آن روزگار ایران و با توجه به مذهب رسمی شیعه جعفری (ع) اعتقاد به منجی را هدف گرفت. همین طرح را استعمارگران، در جامعه اهل تسنن، با عنوان «وهابیت» سامان‌دهی کردند.

«سیدعلی محمد شیرازی» - بازیگر مرحله اول این جریان - که به باب شهرت یافت، فرد مناسبی برای ایفای این نقش تشخیص داده شد و پس از اقدامات پس پرده، در سال ۱۲۶۰ق در ۲۵ سالگی، ادعای بابیت کرد و فتنه آغاز شد.

مرحله بعدی این جریان، در بیت «میرزا عباس نوری» معروف به میرزا بزرگ - از منشیان و مستوفیان زمان محمدشاه قاجار - پی‌گیری شد تا فرزندان او، به نامهای «میرزا یحیی» و «میرزا حسینعلی»، ادامه دهنده حرکت سیدعلی محمد باب، باشند.

پس از اعدام سید علی محمد باب در ۱۲۶۶ق، میرزا حسینعلی نوری دعوی «من یظهر اللهی» کرد. او از منسوبین «میرزا آقاخان نوری» - مأمور مستقیم انگلستان و صدراعظم ناصرالدین شاه قاجار - بود که با طرح توطئه‌های گوناگون، «میرزا تقی‌خان امیرکبیر» را به قتل رساند و خود بر مسند او نشست. میرزا حسینعلی پس از چندی خود را «بهاءالله» نامید تا بابیان در حزب بهابیت گرد هم آیند. در مرحله بعد، میرزا یحیی نوری (صبح ازل) - برادر کوچک‌تر میرزا

حسینعلی - جانشین باب گردید که این نکات، کمابیش در نوشته‌هایی درباره این فرقه به رشته تحریر درآمده است.

جریان بابیه و پس از آن بهائیت، واکنش‌های بسیاری را به دنبال داشت. از این رو میرزا تقی‌خان امیرکبیر، صدراعظم وقت - که به حق لقب قهرمان مبارزه با استعمار را داراست - به مقابله با این فتنه برخاست.

این تلاشها باعث از هم پاشیدگی فرقه بهائیت شد و در نهایت استعمار تصمیم گرفت تا سران فرقه را در سرزمین شامات - که فلسطین هم جزئی از آن بود - مستقر کند. میرزا حسینعلی نوری به عکا تبعید شد و در همانجا مرد و پسرش، «عباس افندی» را جانشین خود کرد.

نقش این فرقه بویژه در کمک به استعمارگران برای تشکیل دولت اسرائیل و اعطای لقب سلطنتی «سر» به عبدالبهاء نیز از اهمیت بسزایی برخوردار است.

نقش حکومت قاجار در سرگردانی سران و اعضای فرقه بهائیت، کینه قاجاریه را در دل آنها نهادینه کرد. زمانی که استعمار انگلستان تصمیم به سرنگونی حکومت قاجار گرفت، بهایبان با ایفای نقشی دقیق سرزمین ایران را در تیول خویش درآوردند و مجری اهداف اربابان خود شدند.

گوشه‌ای از این تلاش، در خاطرات حبیب‌الله رشیدیان - که خود و پسرانش، مأموران سرشناس سفارت انگلستان در ایران بودند - به شرح زیر، نقل شده است:

چند سال قبل از کودتا [ی حوت ۱۲۹۹ش]، من بیشتر روزهای هفته، صبح هنگام، سری به منزل عین‌الملک [پدر امیرعباس هویدا] - که از متنفذین و کاملین فرقه بهاییه بود و با وی سوابق دوستی و صحبت داشتم - می‌زدم و خصوصاً از کلنل فریزر، مخدوم خود، مأموریت داشتم که در آنجا حضور یابم و از اشخاصی که نزد عین‌الملک، آمد و شد داشتند و از سخنان آنان با عین‌الملک و سخنان عین‌الملک با آنها، اطلاعاتی در اختیار کلنل فریزر قرار دهم.

یک روز بنا بر معمول، به منزل عین‌الملک - واقع در خیابان کوشک - رفتم و بعد از چند دقیقه گفتگو با او، مردی پارسی و هندی بر او وارد شد، که نام آن پارسی هندی «ارباب اردشیر جی» بود که بر من معلوم شد آن مرد زرتشتی هندی، با عین‌الملک سوابق دوستی ممتد و صحبت قدیمی داشت، اما از کی و کجا؟ نمی‌دانم. به محض ورود آن مرد زرتشتی هندی، عین‌الملک نوکر خود را صدا کرد و گفت: «برو در حیاط را ببند و هر کس به ملاقات من آمد، بگو من در منزل نیستم.» که آن مرد هندی و من با عین‌الملک،

چند دقیقه‌ای به صحبت نشستیم و پس از آنکه ارباب اردشیر جی از روابط من با سفارت امپراتوری انگلستان آگاه شد، در دوستی با من گشود و کار صمیمیت و دوستی بین من و او به جایی رسید که هر روز می‌خواست به منزل عین‌الملک برود، قبل از وقت، به من تلفن می‌کرد و از من خواهش می‌نمود که من نیز در همان روز، در منزل عین‌الملک حضور یابم.

روز دیگر که من باز به منزل عین‌الملک رفتم، آن مرد زرتشتی هندی نیز حضور یافت و عین‌الملک مانند دو روز قبل، مستخدم خود را صدا زد و گفت: «برو در حیاط را ببند و هر کس به ملاقات من آمد بگو که من در منزل نیستم.» در آن روز، لحن سخن ارباب اردشیر جی با عین‌الملک، صورت جدی به خود گرفت و روی به عین‌الملک نموده، گفت: «از شما خواهشی دارم.» عین‌الملک با کمال ادب گفت: «بفرمایید.»

ارباب اردشیر جی گفت: «از شما خواهش‌مندم که با محفل بهاییان به مشورت بنشینید و از آنها بخواهید تا صاحب‌منصبی بلندقامت و خوش‌قیافه پیدا کنند و به شما معرفی نمایند و شما آن صاحب‌منصب را با من آشنا کنید. اما به دو شرط: اولاً اینکه آن صاحب‌منصب نباید صاحب‌منصب ژاندارم باشد و حتماً باید صاحب‌منصب قزاق باشد. ثانیاً شیعه اثنی‌عشری خالص نباشد؛ که ارباب اردشیر جی، مخصوصاً جمله اخیر را باز تکرار کرد و برای بار دوم گفت که «آن صاحب‌منصب نباید شیعه اثنی‌عشری خالص باشد.» پس از آن ملاقات، عین‌الملک، رضاخان را با ارباب اردشیر جی آشنا کرد و اردشیر، وسیله‌آشنایی رضاخان با فریزر می‌شود و فریزر او را به دیگر انگلیسی‌های دست‌اندرکار کودتا، چون هاوارد، اسمایس و گاردنر - کنسول انگلیس در بوشهر - معرفی می‌نماید.<sup>۱</sup>

پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، رضاخان میرپنج - که دربارهٔ دین و طریقت او، نقل‌های مختلفی از جمله: علی‌اللهی، بهایی و بابی شده است - پس از مدت زمانی کوتاه، رضاشاه کبیر شد و به شکرانهٔ آن، دربار ایران را در اختیار بهائیت قرار داد. انتخاب اسدالله صنّعی، از بهاییان معروف و تأثیرگذار، به عنوان آجودان مخصوص ولیعهد - محمدرضا پهلوی - نشان از هدایت همه‌جانبه حکومت تازه تأسیس پهلوی، توسط بهاییان داشت.

اگر روزی در تحقیق مستقلی، بهاییان دربار پهلوی، احصاء گردند، معلوم می‌شود که، در دوران این پدر و پسر، ایران، تا چه مرحله در تیول این فرقهٔ استعماری بود که پس از گذشت حدود ۷۶ سال از شروع پروژه در سال ۱۸۴۴ میلادی، به بهره‌وری رسیده بود. این حضور که هر روز گسترده‌تر و پررنگ‌تر می‌شد، در زمان نخست‌وزیری «امیرعباس

هویدا» - پسر عین‌الملک - به اوج خود رسید. در این زمان پروژه بهاییت، تقریباً به طور کامل تحویل امریکاییها شده بود. کابینه‌ای که امیرعباس هویدا وزیر دارایی آن بود، بهاییان مشهور دیگری را هم در رأس وزارت‌خانه‌های مهم داشت، که از آن جمله است: «غلامعباس آرام»، وزارت امور خارجه - «اسدالله صنیعی»، وزارت جنگ - «منصور روحانی»، وزارت آب و برق - «اسماعیل ریاحی»، وزارت کشاورزی - «هوشنگ نهاوندی»، وزارت مسکن - «عطاءالله خسروانی»، وزارت کار - «حسن پاکروان»، سازمان اطلاعات و امنیت کشور.

امیرعباس هویدا سه ماه بعد از تصدی پست نخست‌وزیری، سه بهایی مشهور دیگر را نیز به این جمع افزود که عبارت‌اند از: «منوچهر شاهقلی» به عنوان وزیر بهداری، «دکتر فرهنگ مهر» به عنوان معاون نخست‌وزیر و «فرخرو پارسای» به عنوان معاونت پارلمانی وزارت آموزش و پرورش که پس از چندی در رأس آن وزارت‌خانه قرار گرفت. در این میان به اولین زن کابینه می‌پردازیم که هم مسلک نخست‌وزیر بود و سالها، فرهنگ کشور مسلمان ایران را در اختیار خود داشت.

فرخرو پارسا به سال ۱۳۰۱ش در حوالی شهرستان قم به دنیا آمد. پدرش فرخ‌دین پارسا، (متولد ۱۲۶۶ش) به علت از دست دادن پدر، از اوان کودکی تحت تربیت شوهر مادرش - سرهنگ احمدخان معروف به اسلامبولی - قرار گرفت.

اینکه چرا واژه «دین» به دنبال نام «فرخ» افزوده‌اند، بر ما مشخص نیست ولی با توجه به اینکه در بعضی از تذکره‌ها، نام او را «فرخ» ثبت کرده‌اند، به نظر می‌رسد علت افزودن «دین» به آن، ریشه در گرایش او به مسلک نوظهور بابیت و بهاییت داشته باشد.

محمد صدر هاشمی، در تاریخ جراید و مجلات ایران، در معرفی فرخ‌دین، به نوشته او استناد کرده، می‌نویسد: فرخ‌دین پارسای در سال ۱۳۰۷ هجری قمری به دنیا آمد.

نه پدرم مرا دید و نه من پدرم را. پدرم از نواده مرحوم ملا احمد نراقی، طلبه‌ای بود که به طهران برای تحصیل آمد و در سن ۲۴ سالگی مادرم را که از خانواده مستوفیهای تفرش و علویه بود، به زنی گرفت. تربیت و تعلیم خود را مرهون شوهر مادرم (سرهنگ احمدخان معروف به اسلامبولی) هستم. تحصیلات ابتدایی من در مدرسه افتتاحیه و شرف و ادب تهران بود. سالی که بایست به دارالفنون رفته و تحصیلات متوسطه را شروع کنم، مادر بزرگم که مربی من بود و به اصطلاح خودش، رجوع به اصل را برای من می‌خواست، مرا به کربلا برد. در کربلا چندی به تحصیل مقدمات عربی و فقه گذرانده و بعد به نجف رفته و از محضر مرحومین یزدی و خراسانی استفاضه می‌نمودم.

در سال ۱۳۲۵ قمری به تهران مراجعت و در این تاریخ به سن هجده سالگی رسیده بودم. ناپدری‌ام برای آنکه مرا مرد زندگی کند، دستور تهیه شغلی که اعاشه‌ام را تکافو نماید داد و من معلمی یکی از مدارس ابتدایی را یافته و مشغول شدم. در این مدرسه علاوه بر تدریس به تکمیل تحصیلات خود نزد مدیر مدرسه که از طلاب روشنفکر و قریب‌الاجتهاد بود، می‌پرداختم و بنا به توصیه مدیر مدرسه نامبرده در کمیته جهانگیر که برای اعاده مشروطیت فعالیت می‌نمود، نام‌نویسی کرده و در ردیف مهاجرین درآمدم. پس از ورود مجاهدین به تهران و فرار محمدعلی میرزا در ردیف جمعی مجاهدین به سازمان شهربانی منتقل و در آنجا تعلیمات نظامی فراگرفتم ولی چون روح سلحشوری نداشتم با آنکه به اخذ درجه نیز نایل گردیده بودم، از این سازمان استعفا و به پیروی از روح نویسندگی، به سمت کارمند روزنامه «پلیس ایران» مشغول گردیدم. در این روزنامه که بعداً نام خود را به «ارشاد» تبدیل نمود، سمت مخبری داشته و چون از طرف مؤسس این روزنامه مرحوم «مؤیدالممالک فکری» تشویق می‌شدم، گاهی هم مقالاتی در آن می‌نوشتم؛ در عین حال سمت خبرنگاری روزنامه‌های: نوبهار مشهد، راه نجات اصفهان، مظفری بوشهر، کمال همدان، را نیز عهده می‌نمودم.

فرخ‌دین پارسا، در سال ۱۲۹۲ ش، با زنی به نام «فخرآفاق» ازدواج کرد که در مدرسه‌ای به مدیریت سرهنگ احمدخان، پدرخوانده‌اش معلم بود. از قضا، فخرآفاق نیز قبل از این ازدواج کرده، فرزند پسری به نام «روح‌الله جوادی» داشت.

فخر آفاق که در شرایط آن روزگار، در مدرسه «دوشیزگان وطن» تحصیل کرده بود و مادرش معلم خیاطی و گلدوزی آن بود، در چهارده سالگی، به پاسخ فرخ‌دین ۲۵ ساله پاسخ مثبت داد. از سرنوشت شوهر اول فخرآفاق اطلاع درستی نداریم اما در جایی، او را نوۀ اول مرحوم «حسین جوادی»، معرفی کرده‌اند. فخرآفاق، زنی عصیانگر بود که تحت‌تأثیر آموزه‌های روشنفکر‌مآبانه آن روز و در بجهوحۀ آماده‌سازی شرایط کودتای رضاخانی، به مسلک شوهرش پیوست و تحت تعلیم او که مدیریت داخلی روزنامه ارشاد را عهده‌دار بود به نویسندگی روی آورد. شهرت فرخ‌دین پارسا، فخرآفاق را هم به شهرت پارسا، در تاریخ مطبوعات ایران، مشهور ساخت. از این رو از خانواده پدری او، نام و شهرتی در دست نیست.

فرخ‌دین، در طریق روشنفکری، هر روز گام به جلو برمی‌داشت و در این مسیر، فخرآفاق نیز، همراه و همگام با او بود.

در آستانه کودتای اسفند ۱۲۹۹ش، فرخ‌دین پارسا که با نخست‌وزیر کودتا در روزنامه رعد نیز همکار بود، به مأموریت مشهد رفت و در آنجا فخرآفاق، امتیاز مجله‌ای به نام جهان زنان را اخذ کرد و هنوز چهار شماره از انتشار آن سپری نشده بود که، سیدضیاءالدین طباطبایی صدراعظم کودتا، فرخ‌دین را به تهران احضار کرد.

فخرآفاق پارسا در شماره چهارم مجله جهان زنان در این باره نوشت:

چون همسر محترم من برای درک فیض رئیس حقیقی خود، حضرت آقای رئیس‌الوزرا عازم تهران است و من هم باید با او بروم، لذا این شماره به عنوان خداحافظی زودتر از موقع خود منتشر شده...

فرخ‌دین به تهران آمد و مدیریت مطبوعات وزارت داخله را به عهده گرفت، ولی دولت سیدضیاءالدین طباطبایی مستعجل بود و عمر ریاست فرخ‌دین هم به تبع آن کوتاه.

مجله جهان زنان که در انتشار آن قریب به شش‌ماه تأخیر افتاده بود، دوباره در تهران، شروع به انتشار کرد. انتشار اولین شماره مجله در تهران - که در اصل شماره پنجم آن بود - با عنوان مؤسس: «فرخ‌دین پارسا» و تحت مسئولیت: «فخرآفاق پارسا» مصادف با محرم‌الحرام بود.

۲۴۶

بهایت در به قدرت رساندن رضاخان و معرفی او به کودتاجیان انگلیسی، نقشی ویژه داشت و این فرصت مناسبی برای پیشبرد اهداف آن فرقه محسوب می‌شد. از این رو، فخر آفاق، در این شماره از مجله خود، مقاله‌ای نوشت و بی‌پروایی را به حدی رساند که مخالفت با دین در آن علنی بود و کار به غوغایی رسید که مردم متدین، خواهان مجازات مؤسس و ناشر مجله شدند.

وقاحت چنان بود که، حکومت کودتا، تاب مقاومت نداشت و این زن و شوهر را در ۱۳۰۱ش به اراک تبعید کرد. این واقعه، در کلام فرخ‌دین پارسا، که به طور طبیعی خود را میرا از هرگونه مسئله‌ای می‌داند، به شرح زیر است:

در مراجعت بنا به اصرار خانم خود که وعده داده بود مجله جهان زنان را در تهران منتشر نماید، به تجدید انتشار مجله در تهران شروع و اولین شماره منتشره در تهران، مصادف شد با سیاست مخالف نسبت به کابینه جناب آقای قوام‌السلطنه و این مجله که مندرجاتی جز لزوم تربیت و تعلیم زنان نداشت[!] پیراهن عثمان شده و با تحریک بازارها، بر کابینه تاخنتند. بالاخره رئیس‌الوزراء وسایل استرضای مخالفین را فراهم و برای اسکات تحریک شدگان بازاری[!] مال‌الصلح، تبعید من و خانم من از تهران تعیین و عملی گردید. من و خانم من به اراک تبعید شدیم و وقتی به قم وارد شدیم، احساس کردیم که عزیمت ما

به عراق یا اراک خطرناک است، زیرا گفتگوهای تهران در مجالس و مناظر، دال بر تکفیر خانم من، در قم هم منعکس و شخصاً در معرکه‌ای که در قبرستان قم گرفته بودند، شنیدم که مدیره جهان زنان را در ردیف دشمنان خانواده رسول[ص] سب می‌نمایند و چون در اراک هم چند نفری را به اسم بهایی و سوزاندن قرآن مقتول ساخته بودند از رفتن به اراک منصرف و در... قم که دور از جنجال بود، اقامت گزیدیم.

صراحت کلام فرخ‌دین پارسا، در خصوص بهایی بودن ایشان، نیاز به هیچ‌گونه تحلیلی ندارد. فرخ‌رو پارسا در چنین شرایطی، در تبعید به دنیا آمد. اینکه فرخ‌رو، چندمین فرزند این خانواده است، اطلاع دقیقی در دست نیست ولی می‌دانیم که حداقل او اولین حاصل ازدواج فخرآفاق و فرخ‌دین نیست، چرا که اولین فرزند آنها، پسری به نام فروردین بود که در سال ۱۲۹۳ - یک سال بعد از وصلت - به دنیا آمده است.

شیفتگی فرخ‌دین به نام خود، باعث شد که او، بر سه تن از فرزندان خود نامهای: فرخ‌زاد، فرخ‌پور و فرخ‌رو، بگذارد و از طرف دیگر، علاقه‌مندی به نام ماههای شمسی - که از علت آن بی‌خبریم - نیز باعث شد تا حداقل دو تن از فرزندان خود را فروردین و اسفند، بنامد. اسفند نام دیگر فرخ‌رو پارساست که در نوشته‌های موجود، گاهی پیشوند نام او «اسفند فرخ‌رو پارسا» و گاهی پسوند آن «فرخ‌رو اسفند پارسا» و گاهی نیز در داخل پراتز «فرخ‌رو (اسفند) پارسا» آمده است. در ضمن در کنار نام شهرت او، در برخی مواقع «ی» آمده است: «پارسای». که به نظر می‌رسد ناشی از اشتباه نویسندگان باشد.

پدر و مادر فرخ‌رو پارسا، فعالیتهای متعدد دیگری نیز داشته‌اند که از حوصله این تحقیق خارج است. فرخ‌دین پارسا در ۹۴ سالگی به سال ۱۳۵۰ش، از دنیا رفت و فخرآفاق نیز که از زمان مرگش اطلاعی نداریم، پس از مرگ در خانقاه صفی‌علیشاه دفن شد.

دو تن از فرزندان این خانواده، به نامهای: فروردین و فرخ‌زاد، از ارتش‌یانی بودند که به سازمان اطلاعات و امنیت - ساواک - پیوستند و فرخ‌پور، فرزند دیگر این خانواده، قاضی دادگستری شد.

فخر آفاق و فرخ‌دین پارسا، پس از طی دوران تبعید در ۱۳۰۳ش، به تهران بازگشتند. یک سال بعد، سلسله قاجاریه فروپاشید و بهاییان که با حمایت بیگانگان، در این برهه تاریخی نقشی بسزا داشتند و به نوعی، از قاجاریه انتقام گرفته بودند، با تاجگذاری رضاخان، به دربار او گسیل شدند.

اسدالله صنیعی، آجودان مخصوص ولیعهد، کسی بود که در تدارکات ارتش، به همراه تیمسار «احمد شیرین سخن» که بعدها همسر فرخ‌رو پارسا شد، دزدیهای گسترده داشت و

دختر خویش را هم به همسری برادرزاده فرخرو پارسا، درآورد.

### تحصیلات

فرخرو پارسا، در شش سالگی در منطقه هفت تهران، کوچه آبشار، به مدرسه رفت و در خردادماه ۱۳۱۲، گواهی‌نامه پایان تحصیلات ابتدایی دریافت کرد.

دیگر مراحل تحصیلی او، به شرح زیر است:

دبیرستان فروغ در مشهد: دو سال، مادرش نیز در این مدرسه تدریس می‌کرد.

دبیرستان فروغ در تهران: یک سال.

او پس از پایان سیکل اول متوسطه، به دانش‌سرای مقدماتی رفت و در ۱۳۱۸ دیپلم گرفت. پس از آن راهی دانشکده علوم شد و مدت سه سال هم در آنجا تحصیل و لیسانس علوم طبیعی دریافت نمود.

سه سال از اشتغال او در وزارت فرهنگ گذشته بود که در سال ۱۳۲۴ش به دانشکده پزشکی تهران رفت و پس از شش سال در ۱۳۳۰ش دکتری پزشکی گرفت.

دوره یک ماهه در لندن (اسفند ۱۳۳۸) و دوره شش ماهه در امریکا (از دی ماه ۱۳۳۹) از دیگر مراحل آموزشی او به شمار می‌رود.

۲۴۸

### مشاغل

فرخرو پارسا، پس از اخذ لیسانس، به وزارت آموزش و پرورش - وزارت فرهنگ وقت - رفت و به عنوان دبیر دبیرستانهای تهران، استخدام شد. این استخدام در مهرماه سال ۱۳۲۱، درست یک سال، پس از به سلطنت رسیدن محمدرضا پهلوی، به دنبال تبعید رضاخان به جزیره موریس، بود.

دیگر مشاغل وی به شرح زیر است:

۱۸ تیر ۱۳۳۶ ریاست دبیرستان دکتر ولی‌الله نصر و دبیرستان نوریخس دختران.

۱۱ آذر ۱۳۳۷ - ریاست دبیرستان رضاشاه کبیر.

۲۳ مهر ۱۳۴۲ - نمایندگی مجلس شورای ملی.

۱۲ اردیبهشت ۱۳۴۴ - معاونت پارلمانی وزارت آموزش و پرورش.

۱ خرداد ۱۳۴۴ - نمایندگی وزارت آموزش و پرورش در کمیته دائمی حفاظت در

ساواک. این انتصاب با توجه به ساواکی بودن دو تن از برادران وی، حائز اهمیت

است.



## سایر فعالیتها

رئیس جمعیت زنان دانشگاهی، وابسته به سفارت امریکا و IFU.W  
شورای عالی جمعیت‌های زنان (رئیس کمیته آموزش و پرورش و مبارزه با بی‌سوادی)  
انجمن بانوان فرهنگی  
کانون مترقی  
حزب ایران نوین (عضو دفتر سیاسی)

## بهایت

بهاییان که با راه‌اندازی مدارس «بنین» و «بنات»، در دهه ۱۳۰۰، علاقه‌مندی خود را به در دست گرفتن آموزش فرزندان این مرز و بوم، نشان داده بودند و همواره در آرزوی در اختیار گرفتن کامل فرهنگ این کشور سیر می‌کردند، با انتصاب امیرعباس هویدا - فرزند عین‌الملک، از کملین بهاییان - به نخست‌وزیری، این آرزو، به حقیقت پیوست و اولین زنی که در دوران شاهنشاهی پهلوی به کابینه راه یافت، فردی بهایی بود که عهده‌دار وزارت آموزش و پرورش شد.

۲۴۹

از طرف حزب بهاییت به پیروان این فرقه دستور داده شده بود تا در موقع مراجعه به سازمانها و ادارات مختلف برای استخدام، دین خود را اسلام معرفی کنند و فرخ‌رو پارسا نیز از این امر مستثنی نبود. او در پرسش‌نامه‌ای که به تاریخ ۱۴ اردیبهشت ۱۳۴۴، هم‌زمان با انتصاب به معاونت پارلمانی وزارت آموزش و پرورش، تکمیل کرد، در مقابل گزینه مذهب، نوشت: شیعه ولی شهرت او به وابستگی به فرقه بهاییت و اعمال و رفتار او و خانواده‌اش که سالها در این طریق گام زده بودند، برای اهل خبر و نظر، آشکار بود. از این رو، هنوز دو هفته از این انتصاب سپری نشده بود که گزارش داده شد:

انتخاب خانم دکتر فرخ‌رو پارسا به معاونت وزارت آموزش و پرورش که منتسب به بهایی بودن و از فرقه ازلی آن می‌باشد، انعکاس بدی در بین فرهنگیان با سابقه داشته... انعکاس این عمل در بین روحانیون و متعصبین مذهبی با اعتراض مواجه شده و آنها را عصبانی کرده است.

و گزارش‌دهنده نیز، اظهار نظر کرد که:

در این موقع حساس که کشور بیش از هر موقع به آرامش و سازش دستجات و طبقات مختلف [نیاز] دارد چه لزومی داشت که این خانم نماینده مجلس را به وزارت بیاورند و این کار علاوه بر عصبانیت فرهنگیان، راه حُسن تفاهم و نزدیکی بین اولیای دولت و علما

را مسدود نموده و یک نقطه ضعف تازه‌ای به دست مخالفین داده است.<sup>۲</sup>

ظاهراً این منبع ساواک نمی‌دانست که در این موقع، بیش از همه، رئیس دولت - امیرعباس هویدا - در معرض حملات گسترده مردم است و ساواک نیز در حال طراحی نقشه‌ای است که با اجرای آن، هویدا را به بوسیدن قرآن مجید و مجانی کردن آب و برق مساجد و ادارات تا از طریق آن، از موج این مخالفتها کاسته شود.<sup>۳</sup>

ولی چون بنابر تقویت بهایان بود، این فرصت مغتنم را نباید از دست می‌دادند. فرهنگیان مسلمان به خوبی می‌دانستند که انتقال فرخ‌رو پارسا از مجلس به آن وزارتخانه با عنوان معاون پارلمانی، زمینه‌سازی برای، وزارت اوست و ساواک هم به خوبی می‌دانست که این زن: «مورد حمایت خاص رئیس هیئت دولت می‌باشد»<sup>۴</sup>

در راستای همین حمایت خاص بود که، هویدا در ضیافتی حضور یافت که به افتخار فرخ‌رو پارسا به تاریخ ۲۸ اردیبهشت ۴۴، از طرف بانوان فرهنگی و دانشگاهی در محل باشگاه دانشگاه تهران برپا شده بود، و از «شخصیت فرهنگی خانم دکتر پارسای تجلیل کردند». فرخ‌رو هم در پاسخ به این تجلیل، گفت:

بانوان ایران از شهامت آقای هویدا که با انتصاب اینجانب به مقام معاونت وزارت آموزش و

۲۵۰

پرورش، گام دیگری در راه خدمت به جامعه زنان برداشته‌اند، اظهار سپاسگزاری می‌کنند.<sup>۵</sup>

این اقدام در حالی صورت می‌گرفت که مجامع مختلف مذهبی و از جمله روحانیون، از این انتصاب ناراضی بودند و آن را «نوعی اهانت به مقام روحانیت»<sup>۶</sup> می‌دانستند، اما از آن طرف، بهایان آموزش و پرورش، به حمایت از او مشغول بودند.<sup>۷</sup>

ساواک به عنوان مسئول امنیت کشور، علی‌رغم آنکه در درون سازمان خود، بهایان متعصبی چون «پرویز ثابتی» را - که هنوز به مقام مدیرکلی نرسیده بود - داشت، هشدار می‌داد که:

در محافل مذهبی شیعه، بهایی بودن وزیر جنگ [اسدالله صنیعی]، وزیر بهداری [منوچهر شاهقلی]، وزیر کار [عطاالله خسروانی]، وزیر آبادانی و مسکن [هوشنگ نهاوندی] و معاون وزارت آموزش و پرورش (خانم پارسای)، بهترین و مؤثرترین وسیله تبلیغات برای پیشرفت منظور محرکین شده است.<sup>۸</sup>

و اداره کل نهم ساواک هم که مسئولیت تحقیقات را به عهده داشت، برابر سوابق موجود

در اداره کل سوم، او را پیرو فرقه بهایی می‌دانست.<sup>۹</sup>

علی‌رغم مخالفت‌های گسترده با این انتصاب در وزارت آموزش و پرورش، فرخ‌رو پارسا که قبل از این انتصاب «وجهه و نفوذی نداشت»<sup>۱۰</sup> برای رسیدن به مقام وزارت، با هدایت محفل روحانی بهایان، شروع به فعالیت کرد. از یک طرف انتصاب هم‌مسلمان خود را در

دستور کار قرار داد:

خانم پارسا سعی می‌کند به تدریج باند بهاییان را در فرهنگ تقویت کرده و آنها را به کار منصوب نماید. در انتصابات اخیر، ایرج مجد - برادر سیروس مجد، معاون وزارت کار که بهایی معروف است - را به ریاست فرهنگ آبادان منصوب نموده است.<sup>۱۱</sup> و از طرف دیگر، به سازمان‌دهی نوشتن و توزیع اعلامیه‌هایی علیه «دکتر هادی هدایتی» - وزیر وقت آموزش و پرورش - مشغول بود:

علی‌اکبر شمس... اضافه کرد، اولین بار است افشا می‌کنم که در زمان آقای هدایتی، موقعی که اعلامیه‌ها را می‌نوشتیم، آنها را قبلاً در حزب ایران نوین، به رؤیت خانم پارسای می‌رساندم، سپس منتشر می‌کردم. از این جهت با خانم پارسای خیلی نزدیک می‌باشم.<sup>۱۲</sup> برای ساواک که اخبار و اقدامات پنهانی بهاییان را در دسترس داشت، به خوبی روشن بود که، این اقدامات، با انگیزه حذف هادی هدایتی و جایگزینی فرخ‌رو پارسا، صورت می‌گیرد:

عده‌ای از طرفداران خانم دکترس پارسا، چه در داخل حزب ایران نوین و چه خارج از حزب، که مشهور به بهایی بودن می‌باشند، برای وزارت آموزش و پرورش وی فعالیت و تبلیغ می‌کنند.<sup>۱۳</sup>

از این رو، شایعه وزارت او در وزارت‌خانه آموزش و پرورش، دهان به دهان می‌گشت.<sup>۱۴</sup> در گفتگویی در محل حزب ایران نوین، میان فرخ‌رو پارسا و «صادق ناصرزاده»، معلوم شد که پروژه حذف هادی هدایتی به نفع فرخ‌رو پارسا، علی‌رغم آنکه ساواک او را: «بهایی و محتاط و ترسو و مردد»<sup>۱۵</sup> معرفی کرده، در حال نهایی شدن می‌باشد و هویدا مصمم است که یک وزیر بهایی دیگر به کابینه خود بیفزاید:

در ملاقاتی که با جناب آقای هویدا نخست‌وزیر نمودم، فرموده‌اند: «امکان دارد شما و دکتر هدایتی در دوره آینده مجلس به عنوان سناتور انتخاب شوید، که نظر قطعی آن، هفته آینده اعلام خواهد شد.» چنانچه دکتر هدایتی به عنوان نماینده انتخاب شوند، من مایلم که در وزارت آموزش و پرورش، خدمت نمایم و در صورتی که ایشان در پست وزارت خود باقی بمانند، به نمایندگی مجلس راغب‌تر خواهم بود.<sup>۱۶</sup>

طبیعی بود که هادی هدایتی هم در درون سیستم شاهنشاهی، حامیانی قدرتمند چون «امیر اسدالله علم»، وزیر دربار و «اشرف پهلوی»، خواهر توأمان شاه داشت و حذف او، نیازمند برنامه‌ریزی دقیق و حساب شده و زمان مناسب بود و هویدا نیز این صبوری را داشت. زمانی که این برنامه‌ریزی نهایی شد، فرخ‌رو پارسا در مصاحبه‌ای مطبوعاتی اعلام کرد:

وزارت آموزش و پرورش، با انقلاب اجتماعی ایران هماهنگ نیست.<sup>۱۷</sup>



از سمت چپ: فرخرو پارسا، امیرعباس هویدا

معلوم بود که هماهنگ کردن آموزش و پرورش با انقلاب اجتماعی ایران! نیازمند تغییر در کادر بالای این وزارت‌خانه است؛ انقلابی که طراح اصلاحات ارضی آن، «روستوی» یهودی بود و عامل اجرای آن نیز، بهاییانی چون: «اسماعیل ریاحی»، منصور روحانی و...

۲۵۲

از این رو چند روز پس از این مصاحبه هدفمند، امیرعباس هویدا، به طور سرزده به وزارت آموزش و پرورش رفت و همه معاونین را جمع کرد تا فرخرو پارسا را به عنوان وزیر جدید به آنان، معرفی کند.<sup>۱۸</sup> بدیهی بود که حضور نخست‌وزیر در این وزارت‌خانه که برای اولین بار صورت می‌گرفت، از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار بود و نشان از حمایت خاص رئیس دولت از این هم‌مسلك خود داشت.<sup>۱۹</sup>

اولین بازتاب این انتصاب، در بیان «شیخ محمود رازی» و «جاراللهی» از اعضای هیئت مدیره جامعه تعلیمات اسلامی، به شرح زیر، گزارش شد:

خانم دکتر پارسا به صحیح و یا به غلط، در بین توده مردم و جامعه روحانیت، متهم به بهایی‌گری است و شهرت دارد که همسر او در ارتش، یکی از ارکان مهم بهاییها را تشکیل می‌دهد. در وزارت آموزش و پرورش که یکی از مواد برنامه درسی تعلیم قرآن و فقه اسلامی و تعلیمات دینی است، لااقل باید کسی در رأس چنین سازمانی قرار گیرد که از نظر معتقدات مذهبی، نقطه ضعفی نداشته باشد.<sup>۲۰</sup>

بهاییان، با توجه به عمق اعتماد مردم ایران به امام زمان (عج)، دستور داشتند تا در مواقعی که مورد اعتراض گسترده قرار می‌گیرند، به عوام‌فریبی روی آورند و به رسم مألوف خود، فرخرو

پارسا نیز دو ماه پس از تصاحب صندلی وزارت، در باشگاه معلمان به مناسبت ولادت حضرت صاحب‌الزمان(عج) جشنی برگزار کرد که برپایی چنین جشنی، آن هم از طرف وزیر، بی سابقه می‌نمود. در این باره گفته شد:

به علت اعلامیه‌هایی که مبنی بر بهایی بودن خانم دکتر پارسای منتشر شده، روی این اصل مجلس مذکور را تشکیل داده‌اند که رفع اتهام بهایی بودن از وی بشود.<sup>۲۱</sup>

یکی از اولین اقدامات او، در این موقع، انحلال کمیسیون رسیدگی به ارزش تحصیلی طلاب بود: خانم دکتر پارسای از روزی که وزیر آموزش و پرورش شده، کمیسیون رسیدگی به ارزش تحصیلی طلاب و کسانی را که با دریافت گواهی اجتهاد از مراجع بزرگ، جهت تعیین ارزش آن را به دبیرخانه شورای عالی آموزش و پرورش، تقدیم می‌کرده‌اند، منحل کرده است و در اثر انحلال این کمیسیون دیگر طلبه‌ها و افرادی نظیر آنان به استناد در دست داشتن گواهی اجتهاد از علمای مذهبی [نمی‌توانند] برای خود ارزش تحصیلی به دست آورند.<sup>۲۲</sup>

مراسم بازنشسته شدن «رضا خزائلی» که با شب ولادت امام رضاع(ع) مصادف شد، فرصت مناسب دیگری برای عوام‌فریبی آنان بود. در این مراسم با حضور فرخرو پارسا «عسجدی» رئیس انجمن همکاری خانه و مدرسه، گفت:

خانم وزیر مسلمان هستند و علاقه فراوانی به شعائر اسلامی دارند.

و خانم وزیر هم، برپایی این مجلس را در این شب، به فال نیک گرفت ولی «حمزه منصوریان» - رئیس آموزش و پرورش منطقه ۱۰ - پرده از این عوام‌فریبی برداشت و گفت:

گرچه وزیر به من علاقه دارد، اما من که با برادر خانم پارسای دوست هستم، می‌دانم که او بهایی است.<sup>۲۳</sup>

هر چند در برخی موارد، بهاییان حاضر در دیوانسالاری رژیم شاهنشاهی، مجبور به اقرار ظاهری به اسلام بودند و فرخرو پارسا هم از این امر مستثنا نبود، ولی کینه آنان نسبت به اسلام، به میزانی بود که در خلوت خود، پیمان هدم اسلام را تجدید می‌کردند و گاهی نیز، این کینه را در مجامع نسبتاً عمومی، بروز می‌دادند. از جمله این موارد، اظهارات وزیر آموزش و پرورش در جمع مدیران مدارس جامعه تعلیمات اسلامی بود. زمانی که او به جلسه وارد شد، حدود هشتاد نفر زن چادری، به همراه بیست روحانی را در مقابل خود دید. بقیه حاضرین هم - که حدود پنجاه نفر بودند - دارای ریش و بدون کراوات بودند. این صحنه، موجب برآشفته‌گی او شد تا ذات خویش را علنی کرده و با عصبانیت بگوید: «خانمها چه کاره هستند؟» و وقتی به او پاسخ داده شد: «مدیر هستند»، پرسید: «کدام یک از آنها لیسانسیه و کدام یک دیپلم می‌باشند.» و زمانی که شنید: «دو نفر لیسانس و بقیه دیپلم هستند» گفت:

این چه وضعی است. چرا شما چادر دارید؟ اسلام هرگز نگفته است، با چنین وضعی باشید، اینها خرافات است... باید خرافات ریشه‌کن شود.<sup>۲۴</sup>

همین اعمال و رفتار موجب تهیه اعلامیه‌هایی علیه او شد که نمونه‌هایی از آن، برای «آیت‌الله خوانساری» و «حجت‌الاسلام فلسفی» هم ارسال شد:

در کشور عراق، سارقین و آدمکشها و دشمنان پیغمبر اسلام [ص] و امام زمان [عج] با کودتا و قتل و جنایت، حکومت را در تصرف دارند. در ایران، بهاییان، بدون کودتا، فرهنگ اسلامی را به دست یک زن بهایی و یک ژنرال بهایی، شوهر او، اشغال کرده‌اند.<sup>۲۵</sup>

فرهنگیان نیز که در جریان کامل دزدیهای خانم وزیر و یکی از همدستان او «ناصر موفقیان» قرار داشتند، می‌گفتند: «موفقیان و خانم وزیر و آقای نخست‌وزیر بهایی بوده و به همین جهت آقای نخست‌وزیر به وزیر دادگستری دستور داده‌اند، موضوع سوءاستفاده‌های آنان را مسکوت گذاشته و از تعقیب سوءاستفاده‌چیان فنی و حرفه‌ای آموزش و پرورش، خودداری نماید.»<sup>۲۶</sup>

نهایت اینکه، ازدواج به آداب و رسوم بهاییان، دیگر جای هیچ شک و شبهه‌ای در بهایی بودن وزیر آموزش و پرورش، باقی نمی‌گذاشت:

شب پنجشنبه گذشته، مراسم عقد برادرزاده خانم پارسا، وزیر آموزش و پرورش، با فرزند تیمسار صنیعی وزیر سابق جنگ، در منزل برادر خانم پارسا که قاضی دادگستری است، برگزار شده است. در این مراسم، مهندس روحانی وزیر کشاورزی و عده‌ای دیگر از پیروان مسلک بهایی حضور داشته‌اند. خانم پارسا و تیمسار شیرین‌سخن نیز در این مجلس بوده‌اند. خطبه عقد که معمولاً از طرف یک نفر روحانی باید خوانده شود، انجام نگردید و طبق آداب و رسوم بهاییها برنامه عقد انجام شده است.

نظریه شنبه: چون تیمسار صنیعی از بهاییان مشهور ایران است، ازدواج فرزند وی با خانواده پارسا نشان می‌دهد که این خانواده نیز جزء گروه بهاییها به شمار می‌روند و تظاهرات مسلمان بودن آنها بنا به مصلحت سیاسی است.<sup>۲۷</sup>

## ازدواج

فرخ‌رو پارسا در ۱۳۲۳ش در ۲۲ سالگی، با «احمد شیرین‌سخن»<sup>۲۸</sup> سی و سه ساله، ازدواج کرد. حاصل این ازدواج، سه فرزند دختر و یک فرزند پسر، به نامهای: حمید (۱۳۲۷)، ناهید (۱۳۲۸)، مهشید (۱۳۳۲) و نوید (۱۳۳۶) می‌باشد.

احمد شیرین‌سخن، تیمسار ارتش بود و سابقه سوءاستفاده‌های او در تدارکات ارتش به همراه اسدالله صنیعی - وزیر بهایی جنگ - نیازمند فصلی مجزاست.

تلاش برای ایجاد دولت غاصب اسرائیل یکی از اهداف عالی حزب بهائیت بود و ارسال ثروتهای دزدی شده از مردم مسلمان، به آن دیار از فعالیتهای اصلی آنان به شمار می‌رفت. در این مقوله، فرخ‌رو پارسا هم ید طولایی داشت و در مدت اشتغال در وزارت آموزش و پرورش، دزدیهای بسیار کرد که گزارشهای مفصل آن، در کتابی به نام او، منعکس شده است. فساد اخلاق او نیز، مقوله‌ای است که در این نوشتار، اشاره‌ای به آن نکرده‌ایم و خوانندگان محترم را به مطالعه دقیق اسنادی که در خصوص او منتشر گردیده، دلالت می‌دهیم.<sup>۲۹</sup>

### پانوشتها:

- ۱- تاریخ معاصر ایران، کتاب سوم، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ص ۱۰۳.
- ۲- سند ۳۰۳/۲۲۶، ۳۰۳/۲۲۸، ۱۳۴۴/۲/۲۸.
- ۳- امیرعباس هویدا به روایت اسناد ساواک، ج ۱، ص ۱۸۰.
- ۴- زنان دربار به روایت اسناد ساواک - فرخ‌رو پارسا، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، تهران، ۱۳۸۲، ص ۳۶.
- ۵- سند ۳۰۳/۲۲۸، ۳۰۳/۲۲۹، ۱۳۴۴/۲/۲۹.
- ۶- سند ۳۲۲/۴۰۴، ۱۳۴۴/۳/۶.
- ۷- سند ۳۲۲/۴۵۷، ۱۳۴۴/۳/۱۵.
- ۸- سند ۳۰۳/۴۱۴، ۱۳۴۴/۳/۳۱.
- ۹- سند ۹۱۱/۳۸۹۸، ۱۳۴۴/۴/۲۰.
- ۱۰- فرخ‌رو پارسا به روایت اسناد ساواک، ص ۴۲.
- ۱۱- سند ۳۲۲/۲۹۳۱۸، ۱۳۴۴/۶/۱۱.
- ۱۲- سند ۲۰/۱۹۸۱۰، ۱۳۴۷/۶/۱۷، ۷.
- ۱۳- سند ۳۰۰/۳۳۱، ۱۳۴۴/۷/۲۴.
- ۱۴- سند ۳۰۰/۱۰۶، ۱۳۴۴/۶/۱۳.
- ۱۵- فرخ‌رو پارسا به روایت اسناد ساواک، ص ۸۷.
- ۱۶- سند ۲۰/۱۲۴۴۳، ۱۳۴۶/۴/۱۷، ۵.
- ۱۷- سند ۲۰/۱۱۷۴۷، ۱۳۴۷/۵/۱۳، ۴.
- ۱۸- سند ۲۰/۱۹۶۳۴، ۱۳۴۷/۶/۶، ۷.
- ۱۹- سند ۲۰/۱۹۶۹۰، ۱۳۴۷/۶/۹، ۷.
- ۲۰- سند ۲۰/۲۲۷۵۵، ۱۳۴۷/۶/۲۸، ۷.
- ۲۱- سند ۲۰/۳۰۳۹۵، ۱۳۴۷/۸/۲۰، ۷.
- ۲۲- سند ۲۰/۴۱۰۶۴، ۱۳۴۷/۱۱/۱۳، ۷.
- ۲۳- سند ۲۰/۴۲۰۹۱، ۱۳۴۷/۱۱/۱۴، ۲.
- ۲۴- سند ۲۰/۴۴۸۳۳، ۱۳۴۷/۱۱/۲۹، ۲.
- ۲۵- سند ۴۰۶۴، ۱۳۴۸/۱۱/۳۰.
- ۲۶- سند ۲۰/۶۸۳۸۹، ۱۳۴۹/۳/۱۱، ۷.
- ۲۷- سند ۲۰/۴۱۰۶۸، ۱۳۵۲/۴/۳، ۱۵.
- ۲۸- در نوشته موجود، نام پدر وی، «حسن صدر» - که شناخته نشد - و نام مادرش، «رقیه گیاهی»، ثبت شده است.
- ۲۹- زنان دربار به روایت اسناد ساواک، فرخ‌رو پارسا، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، تهران، ۱۳۸۲.